

## اوضاع اخیر در ایران

تراب ثالث

در مصاحبه با آروین سعیدیپور و رامیار حسینی

مصاحبه آروین سعیدیپور و رامیار حسینی با فعال کمونیست رفیق تراب ثالث در باب اوضاع اخیر در ایران، بدیل‌های کارگری و بررسی چند مسئله در کردستان. از نشریه تیژ ه نگ.

ما در این مصاحبه سعی خواهیم کرد که سوالات را در دو حوضه ی کلی و جزئی تقسیم کنیم و می خواهیم از مسائل ایران به خصوص تعینات جنبش و اعتراضات اخیر شروع کنیم و در نهایت به بررسی چند مسئله در کردستان بپردازیم.

1- شما در گفتگوهای قبلیتان و نیز مصاحبه اخیرتان در باره اوضاع کنونی<sup>1</sup> تاکید زیادی بر بدیل‌های کارگری داشته اید. حال با توجه به بحران بیکاری، که علیرغم فشارهایی که بر جامعه وارد می کند فشارهایی را هم بر طبقه کارگر وارد می کند به این عنوان که چاره ای جز همینی که هست ندارند و کالایی تر شدن نیروی کار که منجر به تشدید فشارها بر طبقه کارگر شده است، روش های رسیدن به این بدیل را چگونه می بینید؟

سوال مهم و درست‌یست، به نظر من مسئله اساسی در جامعه ما مسئله ی تناسب قواست، تناسب قوای اجتماعی بسیار به نفع ارتجاع و جریان حاکم است. یعنی هیچ نیروی اجتماعی سازمانیافته ای در جامعه ما نیست که بتواند در مقابل جریان حاکم مقاومت کند. جریان حاکم با پراکنده سازی و سرکوب نهاد های توده ای از وقوع امواج وسیع مخالفت ها با خودش جلوگیری می کند. تنها طبقه ای در جامعه که زمینه مادی و اجتماعی مقابله با رژیم را در درون خود دارد طبقه کارگر است. اگر شما از انقلاب 57 به بعد نگاه کنید مشکل اساسی در جامعه ی ما این مسئله است که طبقه ی کارگر نتوانسته است خودش را به عنوان یک نیروی عظیم اجتماعی در جامعه مطرح کند. البته منظور من این نیست که الزاما انقلابی باشد یا برای تسخیر قدرت مبارزه کند، بلکه به عنوان یک طبقه بتواند برای دفاع از منافع خود متشکل شود و صدای مشترک خود را به گوش جامعه برساند. در واقع این مسئله را می توان بزرگترین مشکل طبقه ی کارگر از انقلاب 57 تا اکنون دانست. در اوایل دهه 60 با شکست جنبش چپ و عملا شکست انقلاب در ایران دوباره بحث جنبش کارگری در میان چپ های ایران آن دوره آغاز شد و نظرات و پیشنهادات متفاوتی ارائه شد. عده ای پیشنهاد می کردند که باید مجامع عمومی یعنی همان شوراهای کارخانه را احیا کنیم اما در شرایط سرکوب و خفقان این شعاری واهی است. نشان به آن نشانی که حتی یکی از این مجامع نیز احیا نشد. عده ای دیگر پیشنهاد ساختن اتحادیه های کارگری را دادند. ولی ساختن اتحادیه در شرایط خفقان و سرکوب نیز کار آسانی نیست. اگر این طبقه از قبل از سنت اتحادیه ای برخوردار

<sup>1</sup> فتنه، شورش، انقلاب و فروپاشی اجتماعی

بود، بعد از شکست، می توانست به صورت مخفیانه به شکلی شبکه های اتحادیه ها را احیا کند و فعالیت خود را از سر بگیرد. ولی در وسط دوره ی خفقان نمی توان از صفر شروع کرد و اتحادیه ساخت. ولی در واقعیت با توجه به همراهی بخش زیادی از جنبش کارگری با این خواست و نقش زیاد نیروهای سیاسی در تبلیغ آن تا به حال بیش از تعداد معدودی اتحادیه مستقل ساخته نشده است. اما به هیچ وجه نمی توان گفت طبقه کارگر ایران دارای صدایی سراسری است. حال باید به این مشکل پاسخی داد یعنی نیروهای آگاه درون طبقه باید اهمیت این مسئله را درک کنند و پاسخی به این مشکل بدهند. به نظر من باید در تجربه جنبش کارگری جهانی دنبال این پاسخ گشت. در تاریخ جنبش های جهانی می توان به دو دوره که مشابه حال حاضر جنبش کارگری ایران است اشاره کرد، دوران اولیه جنبش کارگری که هنوز اتحادیه های کارگری شکل نگرفته بود و طبقه کارگر قادر نبود در مقابل طبقه حاکم و دولتش از مطالبات خودش دفاع کند. نمونه دیگر بعد از جنگ جهانی دوم در کشورهای اروپای شرقی است که شوروی با ملحق کردن آنها به خود و برقراری همان سیستم بوروکراتیک دولتی توانسته بود استبداد تک حزبی برقرار کند. در اینجا اتحادیه ها وجود دارند اما به مثابه تشکیلاتی کاغذی و در خدمت قدرت حاکم. پاسخ جنبش کارگری در هر دو مورد این بود که نمی توان از در سازماندهی اتحادیه ها و تشکیلات محلی وارد شد بلکه از همان ابتدا باید از طریق سراسری کردن مطالبات و سازماندهی جنبشی سراسری وارد قضیه شد. مثلاً به دو نمونه تاریخی از اینگونه جنبش ها می توان اشاره کرد:

۱- جنبش چارتیست ها در انگلستان، همان طور که از اسمش پیداست حول یک منشور کارگری به راه افتاد. یعنی در زمانی که اتحادیه ها شکل نگرفته بودند این جنبش توانست با طرح خواست های عمومی و در سطح سراسری سرمایه داری را به چالش بطلبد.

۲. جنبش همبستگی در لهستان که اتحادیه های رسمی و دولتی را دور زد و با طرح چند خواست عمده توانست جنبش کارگری را در مقابل تشکیلات وابسته به دولت سازمان دهد. به نظر من راه حل ما در ایران نیز چیزی مشابه همین دو تجربه است.

یعنی ما هم باید تعداد کمی خواسته های عمده و روشن طبقه را برجسته کنیم و جنبشی سراسری پیرامون این خواست ها به راه اندازیم. خواست هایی که بر اساس سطح آگاهی و رزمندگی فعلی توده ی وسیع طبقه ی کارگر قابل فهم و درک است، خود طبقه کارگر هم در مبارزات خود آن ها را مطرح کرده است و در ضمن خواست هایی هستند که مورد حمایت بخش های عمده ای از طبقات زحمتکش نیز قرار دارند. مثلاً خواست هایی همچون آزادی بیان، آزادی تشکل، حداقل دستمزد بالای خط فقر، بیمه بیکاری برای همگان، آموزش رایگان و بهداشت رایگان... می توان جنبشی سراسری پیرامون همین چند خواست سازمان داد. هم از بالا و هم از پایین. یعنی در هر محل و منطقه ای شبکه هایی برای این جنبش سراسری ایجاد کرد و از فعالین موجود و تشکل های مستقل موجود کارگری نیز خواست که با اعلام حمایت از آن جنبه سراسری آن را تقویت کنند.

این روش چند مزیت دارد اول اینکه به همین راحتی نمی توان آن را سرکوب کرد چرا که این حرکت یک مبارزه ی مبتنی بر اعتصاب بر اساس این یا آن واحد تولیدی نیست که به راحتی بتوان سرکوبش کرد. در جنبش سراسری اگر یک جا سرکوب شد در جای دیگری هنوز ادامه خواهد داشت و می تواند تداوم خود را حفظ کند. این شکل از جنبش را نمی توان با

دستگیر کردن سران، تعطیل کردن کارخانه، عدم پرداخت دستمزد ها و یا هزار وسیله ی دیگر خنثی کرد. اتفاقا در جنبش کارگری داخل کشور هم این پیشنهاد به اشکال مختلف در چند سال اخیر مطرح شده است. ولی متأسفانه با توجه به وضعیت چپ ما و تشتت فرقه ها به این پیشنهاد توجه زیادی نشده و حتی با نفی و تخطئه روبرو شده است. این سازمان های سیاسی به اصطلاح کارگری ما نه تنها هیچ کمکی به راه انداختن این جنبش سراسری نمی کنند بلکه باعث جلوگیری از شکل گیری آن و پراکنده کردن هرچه بیشتر جنبش نیز شده اند. هرکدام به زعم خودشان چند فعال کارگری را جذب عقاید خود کرده اند و در نتیجه حتی در آن فعالیت حداقلی که خود طبقه می تواند به طور غریزی سازمان دهد تفرقه انداخته اند.

روش اجرایی این طرح اتفاقا چندان دشوار نیست. در حال حاضر سطح خود جنبش به جایی رسیده که در هر منطقه و محلی فعالین کارگری باتجربه و در گیر در مبارزات کارگری وجود دارد. اینها باید پایه های محلی ایجاد این شبکه سراسری بشوند. در هر جا که هستیم باید هسته اولیه این شبکه را ایجاد کنیم. جنبش کارگری امروزه با سال های قبل بسیار فرق دارد، اعتماد به نفس آن افزایش یافته و تعداد عناصر آگاه و فعال درون آن چندین برابر شده است. البته هنوز هم تنها روش مقابله رژیم با جنبش کارگری دستگیری و شکنجه سران آن است اما هر چه وسعت این شبکه افزایش یابد و تعداد فعالین بیشتر شود این حربه هم کم اثرتر خواهد داد. -

جنبه دیگر اجرای این طرح باید از بالا صورت بگیرد. اگر مثلاً تعدادی از این فعالین کارگری، بویژه افراد شناخته شده و خوش نام در جنبش چنین فراخوانی را منتشر کنند و همه را دعوت به فعالیت در راه جنبشی سراسری کنند تأثیر بزرگی در پایه ها خواهد داشت.

به نظر من موج اعتراضات اخیر بخوبی هم کمبود این صدای سراسری کارگری و هم ضرورت عاجل ایجاد آن را نشان داد. برای خروج از وضعیت فعلی باید به جنبش کارگری خصلتی سراسری داد. موج بعدی اعتراضات در راه است و اگر طبقه کارگر بتواند به مثابه یک طبقه در آن مداخله کند به شکل گیری وحدت تهیدستان، بیکاران، زحمتکشان و کارگران... کمک مهمی خواهد کرد.

اگر طبقه ی کارگر نتواند قدرت طبقاتی خود را نشان دهد آن گاه می تواند رهبری جنبش های اعتراضی را در دست بگیرد. در غیر این صورت توده های وسیعی را به دنباله روی از انواع و اقسام پوپولیسم ارتجاعی محکوم کرده است.

مبحث دیگر که باز ضرورتش از درون خود جنبش کارگری طرح شده است مسئله حزب انقلابی است. یک سری از این فعالین به عنوان مثال شاهرخ زمانی مطرح کرده اند که جنبش کارگری بدون حزب انقلابی نمی تواند از محدوده فعلی فراتر برود. البته می دانیم که درباره خود تعریف حزب انقلابی و نحوه ساختن آن اختلاف نظرها زیاد است. اما بوضوح حزب با اعلام آن توسط چند نفر و اعلامیه دادن به اسم حزب ساخته نمی شود. خود طرح این مسئله توسط فعالین کارگری نشان می دهد که هیچ یک از فرقه های چندگانه ای که بدین وسیله و از بالا به اسم طبقه کارگر اعلام وجود کرده اند نه تنها کمکی برای جنبش کارگری نیستند که در واقع سد راه ایجاد حزب اند. حزب باید از درون مبارزه طبقه کارگر بیرون بیاید و پیشگام جنبش موجود کارگری را در بر بگیرد و از درجه ای از نفوذ درون کل طبقه برخوردار باشد. اتفاقاً با سازمان دادن جنبش سراسری و همکاری فعالین کارگری و سیاسی در دامن زدن به

اعتراضات سراسری نقطه شروع ساختن یک حزب انقلابی سراسری را نیز مشخص کرده ایم. در دل این مبارزه هم لایه پیشگام کارگری رشد خواهد کرد و هم ضرورت وحدت آن پیرامون برنامه ای انقلابی سوسیالیستی موضوعیت خواهد یافت. عده ای از فعالین کارگری و سوسیالیستی پس از بحث و هماهنگی طرح های اولیه ای در این مورد ارائه کرده اند که به نظر من نقطه شروع خوبی است.<sup>2</sup> باید به بحث پیرامون این پیشنهادات دامن زد و در جهت عملی ساختن آن کوشید.

2- آیا می توان کماکان به تعریف کلاسیک حزب به عنوان برنامه دهنده و سازمانده جریانات اکتفا کرد و اگر این چنین است آیا احزاب فعلی جریان چپ پتانسیل این کار را دارند؟ و شیوه ی اتصال بدنه حزب و جامعه را چگونه تبیین می کنید؟

اولا درباره ی تعریف به اصطلاح کلاسیک حزب بحث زیاد است، یک سری از مفاهیم رایج در باره حزب انقلابی که حتی گاهی به لنین نسبت داده می شوند در اساس اشتباه اند. بر اساس تجربه ی خود بلشویک ها باید گفت حزب چیزی نیست جز بخش آگاه طبقه ی کارگر و اگر چیزی غیر از باشد هر چه که باشد حزب انقلابی طبقه کارگر نیست. این ایده رایج که چند عنصر به اصطلاح آگاه می توانند حزب را اعلام کنند و سپس تلاش کنند تا این آگاهی را درون جنبش کارگری ببرند کوچکترین ربطی نه به مارکسیزم دارد و نه به نظرات لنین. هنگامی که لنین جزوه چه باید کرد را نوشت سوسیال دموکراسی روسیه در بیش از هزار واحد تولیدی هسته های طرفدار داشت. یعنی اگر حزب جریانی است که خارج از طبقه ی کارگر شکل می گیرد و نقش آن آگاه کردن طبقه است باید پرسید خود این آگاهی اولیه از کجا آمده است؟ آگاهی محصول پراکسیس است والا از آسمان که نازل نمی شود، آگاهی یعنی آگاهی به واقعیت موجود و باید از دل واقعیات به وجود بیاید.

جنبش کارگری را باید در دو بعد جهانی تاریخی و محلی مشخص در نظر گرفت. جمع بندی تجربه کارگری نمی تواند فقط به تجربه ی محلی کارگران مثلا در ایران متکی باشد بلکه باید ابعاد تاریخی و جهانی این تجربه را نیز در نظر گیرد. به این معنی آگاهی انقلابی چیزی نیست که به طرز خود کار از دل هر تجربه خود بخودی کارگری بوجود آید چرا که هم سرمایه داری پدیده ای جهانی است و هم خود طبقه کارگر. بنابراین درک این تجربه جهانی خود به تئوری و کار تئوریک احتیاج دارد. حزب انقلابی تلفیقی است از پیشگام کارگری و برنامه انقلابی متکی بر تجربیات بین المللی. اما متأسفانه ما در ایران هنوز هیچ یک از این دو عامل را نداریم. نه لایه وسیعی از پیشگام کارگری و نه جمع بندی قابل قبولی از تجربیات بین المللی. اساسا خود تعریف پیشگام مغشوش است. اغلب فکر می کنند پیشگام یعنی کسی که شعارهای سوسیالیستی بدهد و یا عضو این یا آن گروه سوسیالیست باشد. اما مسئله این است که ذهنیت جایگاه را تعریف نمی کند بلکه پراکسیس نقش اصلی را دارد. بنابراین پیشگام را باید بر

<sup>2</sup> وظایف کمونیست ها در قبال جنبش کارگری و مانیفست سده انقلاب اکتبر - نکاتی در باره حزب انقلابی

اساس عملکرد آن تعریف کرد. یعنی بخشی از طبقه ی کارگر که بر اساس تجربه و تاریخچه مبارزاتیش به این درجه از رشد رسیده باشد که بفهمد در هر مرحله قدم بعدی جنبش چیست. برای مثال در جنگ جهانی اول پیشگام آن کسی نبود که عضو حزب سوسیال دموکرات بود بلکه آن که با جنگ امپریالیستی مخالف بود و از موضع شکست طلبی دفاع می کرد. و یا در انقلاب 57 پیشگام کارگری الزاما از آن هایی تشکیل نشده بود که عضو و طرفدار سازمان های سیاسی چپ بودند بلکه کسانی که برای وحدت شوراها و ایجاد وضعیت قدرت دوگانه مبارزه می کردند. امروزه هم پیشگام کارگری کسی است که به این نتیجه رسیده باشد که طبقه کارگر ایران در این مرحله و مقطع به جنبش سراسری نیازمند است، اگر از چنین درکی برخوردار نباشد نه تنها پیشگام نیست که خود دنباله رو است. پیشگام کسی است که حلقه ی رابط میان سطح مبارزات امروز و همچنین مطالبات امروز را با اهداف آینده جنبش درک کرده باشد و در عمل و مبارزه برای این پیوند فعالیت می کند.

سوال: این پیشگام بودن به معنی نخبه گرایی نیست؟

نه، به هر حال در هر مبارزه ای عده ای آگاه تر و جلو تر هستند. نخبه گرایی هنگامی مطرح می شود که به خاطر این جلو تر بودن مزایایی نیز ادعا شود. یعنی نخبگی با مسئله قدرت مخلوط شود. اینها در واقع رهبران طبیعی طبقه اند. یعنی در هر مبارزه ای قدمی جلو تر هستند. در هر پدیده ی اجتماعی با این مسئله روبه رو هستیم. در نتیجه طبقه ی کارگر هم براساس مبارزات خودش یک لایه ی پیشگام را در درون خود ایجاد خواهد کرد. یعنی لایه ای با تجربه تر از بقیه و در هر مبارزه ای واقف تر به قدم های بعدی، یعنی در هر مبارزه ای خود طبقه ی کارگر نیز به اینها به عنوان پیشگامان خود نگاه می کند.

بنابراین مسئله ی ایجاد حزب انقلابی در این نیست که جمعی از نخبگان را تشکیل دهیم که از بالا طبقه کارگر را آگاه کنند بلکه با مسلح کردن لایه پیشگام به استراتژی و برنامه انقلابی عنصر آگاهی را به درون کل طبقه خواهیم برد. نقش حزب در تحلیل نهایی سانسورلیزه کردن جنبش کارگری است. یعنی بردن برنامه انقلاب سوسیالیستی به درون کل طبقه از طریق رهبران طبیعی خود طبقه و تدقیق دائمی این برنامه براساس درک و جمع بندی تجربه مبارزاتی به شکل دموکراتیک. در واقع ایده ی ساتترالیزم دمکراتیک لنینی هم از همین جا نشات می گیرد. یعنی بحث دموکراتیک برای جمع بندی تجربه قبلی و تدقیق برنامه و سپس تجربه مشترک (ساتترالیزه) بعدی برای بردن این برنامه به درون طبقه. بنابراین این رفت و برگشت از طریق بخش آگاه طبقه یعنی متمرکز کردن هر چه بیشتر جنبش طبقه کارگر پیرامون اهداف نهایی.

به اعتقاد من این است برداشت "کلاسیک" از حزب انقلابی. یعنی مفهوم بلشویکی لنینی. البته بلشویزم یک مدل ناب نیست که با کپی برداری از آن ما پاسخ همه مسائل را پیدا کنیم. بلشویزم نیز خود تجربه ای بود تاریخی و مشخص و متکی بر وضعیت و شرایط خاص دوران خودش. ما باید به این تجربه نیز بادی دیدی انتقادی نگاه کنیم و دست آوردهای آن را برای دوران خودمان تثویز و جمع بندی کنیم. اما مشکل ما در ایران از این به مراتب فراتر می رود. ما نزدیک به صد فرقه داریم که هر کدام خود را آخرین کلام در مارکسیزم انقلابی می دانند. اغلب فرقه هایی خارج از طبقه ی کارگر و اغلب با ترکیبی خرده بورژوازی. دوم اینکه

برنامه هایی که اعلام می کنند حتی قلبی ترند. این برنامه ها اغلب چیزی جز رسوبات ناشی از فروپاشی استالینیزم و مائویزم نیستند. یعنی تدوین برنامه انقلابی نه از دل این فرقه ها بیرون خواهد آمد و نه می تواند حاصل بحث و گفتگو میان این فرقه ها باشد. برنامه انقلابی در واقع باید نخست از زیر آواری که این گروه ها بر سر آن فروریخته اند استخراج شود و سپس با دوران حاضر منطبق گردد. یعنی کاری از نو لازم است. در یک کلام کار بازسازی گرایش سوسیالیسم انقلابی. در نوشته مارکس درباره ی انقلاب ۱۸۴۸ فرانسه او از فقدان گرایش سوسیالیزم انقلابی ابراز تاسف می کند و این مشکل دقیقا مشکل چپ ایران نیز هست. تکلیف ویژه ما نیز دقیقا کمک به ایجاد و گسترش این گرایش است.

جنبه ی دیگر قضیه این است که ما با تغییری مهم در جهان مواجه هستیم. جهانی شدن سرمایه از یک طرف و ضرورت جهانی شدن مبارز با آن از سوی دیگر. حزبی که باید ساخت، در هر جا که باشیم، باید حزبی برای انقلاب جهانی باشد و انقلاب در کشور خود را از همان آغاز کار قدمی در راه انقلاب جهانی تلقی کند. رشد اینترنت و شبکه های اجتماعی جنبش های ضد سرمایه داری را نیز بسیار نزدیک و شبیه تر به هم خواهد کرد. سرمایه داری جهانی با ایجاد نهادهایی بین المللی گام هایی در راه ایجاد قدرتی جهانی و پشت پرده را فراهم ساخته است. مثلا به واکنش آن ها به بحران مالی ۲۰۰۸ که نگاه کنید مدیریت و برنامه ریزی در سطح بین المللی را مشاهده خواهید کرد اما در اردوی کار هنوز پدیده مشابهی شکل نگرفته است. طبقه کارگر هرگز به اندازه امروز پراکنده و متمیزه نبوده است. پس دوباره باید بر این نکته تاکید کرد که انقلابی جهانی باید در دستور کار باشد و باید هر جا که هستیم به شکل گیری جنبشی جهانی علیه سرمایه داری جهانی کمک کنیم. جمع کردن چند نفر، سرهم کردن یک برنامه و اعلام تشکیلاتی قلبی تر از آن چه به نقد داریم نه تنها کمکی نخواهد بود که باعث پیدایش مانع جدید دیگری در مقابل طبقه کارگر خواهد شد.

3- حق تعیین سرنوشت ملل، مفهومی که بارها آنرا از زبان روشنفکران و احزاب کردی شنیده ایم؛ حال با توجه به اوضاع کنونی کردستان، ایران، منطقه و نیز سیاست نئولیبرالیستی جهانی تحقق این مفهوم را از منظر اندیشه ی چپ چگونه می بینید؟

به نظر من مسئله ی ملی در جامعه ی ما یک مسئله ی واقعی است. یعنی پدیده ای است با ریشه های مادی در تاریخ شکل گیری دولت بورژوازی در ایران و صرفا امری سیاسی نیست که چون عده ای بوژوا ناسیونالیست از آن حرف می زنند پس وجود دارد. از آن جا که ما در ایران انقلابی دموکراتیک نداشته ایم، دولت بورژوازی در ایران نه بر اساس وحدت ملی از پایین بلکه از بالا به کمک امپریالیزم و به واسطه سرکوب ملیت ها شکل گرفته است. پان ترکیزم، پان ایرانیزم و پان عربیزم همگی از محصولات مداخله امپریالیزم در خاورمیانه و ایجاد دولت های مرکزی بورژوازی از بالا هستند و مسئله ملی بدون سرنگونی این دولت ها حل نخواهد شد. در دوره حاضر اما سرمایه داری جهانی بویژه امپریالیزم آمریکا نیازی به این دولت های متمرکز و واحد ندارد و در واقع به دنبال تجزیه خاورمیانه است. بویژه ایران، ترکیه، عراق و سوریه. بنابراین مسئله ملی اکنون به وسیله ای برای توجیه توطئه های امپریالیزم در منطقه تبدیل شده است. بورژوا ناسیونالیست های این ملیت ها عملا به آلت

دست های این توطئه تبدیل شده اند. در رابطه با ملت کرد که بین چندین کشور تجزیه شده است این توطئه ها جدی تر و خطرناکترند. بسیاری از تشکل های کردی به عوامل اجرایی سیاست های اسراییل و آمریکا در منطقه تبدیل شده اند و مردم کرد را به گوشت دم توپ این سیاست ها تبدیل کرده اند.

اما با وجود تمامی این مسائل و مشکلات بالا ما نمی توانیم حق تعیین سرنوشت ملت ها را کنار بگذاریم. این تکلیفی تاریخی است که تا حل نشود رشد و پیشرفت کل منطقه معیوب و ناقص خواهد بود. ما با حمایت از این خواست از طرفی برای حفظ وحدت پرولتاریای این ملت ها با پرولتاریای سایر مناطق برای سرنگونی دولت مرکزی تلاش می کنیم و از طرف دیگر از افتادن کارگران و زحمتکشان این ملت ها در دام توطئه های مشترک بورژوا ناسیونالیست های این ملت ها با امپریالیزم جهانی جلوگیری می کنیم. پیشنهاد ما به توده های ستمدیده این ملت ها این است که به جای گوشت دم توپ شدن جنگ افروزی های امپریالیستی با ما برای سرنگونی دولت مرکزی متحد شوند. فقط بعد از این سرنگونی است که می توان با فراخواندن مجلس موسسان ملی به این خواست تحقق داد.

4- اکنون ما شاهد عقب نشینی احزاب چپ سوسیال دمکرات از لحاظ سیاسی چه در جهان و چه در منطقه هستیم و در کردستان نیز با توجه به برجسته بودن مسئله ی ملی احزاب چپ دست کم از لحاظ نظری به پرداخت مفهوم حق تعیین سرنوشت در فورمت ناسیونالیسم متمایل شده اند؛ به نظر شما در کردستان و ایران که هنوز درک مفاهیمی چون دمکراسی و سکولاریسم دچار مشکلاتی بنیادین هست چگونه باید به راه درست که از نظر ما سوسیالیسم است رسید؟ این گذار آیا به دمکراسی روی خوش نشان میدهد؟

بعد از پایان جنگ سرد به خاطر فجایعی که در شوروی، اروپای شرقی و چین اتفاق افتاده اند جنبش سوسیالیستی دچار بحران اعتبار شده است. استالینیزم و مائوئیزم آبرویی برای سوسیالیزم باقی نگذاشته اند. بنابراین مبارزه برای احیای سنن دموکراتیک سوسیالیزم امروزه هر چه بیشتر از سابق اهمیت دارد. ناتوانی چپ در ارائه بدیل واقعا سوسیالیستی و انقلابی در مقابله با این بحران یکی از عوامل افول جریانات چپ در همه دنیاست. فرق سوسیالیزم مارکسی با همه انواع سوسیالیزم قبل و بعد از آن دقیقا در همین است که نزد مارکس مبارزه برای دموکراسی از مبارزه برای سوسیالیزم جدایی ناپذیر است. سوسیالیزم بدون دموکراسی گسترده امکان ندارد و دموکراسی واقعی بدون خلع ید از سرمایه داری و گذار به سوسیالیزم غیر قابل تصور است. امروزه بیش از هر زمانی احیای سوسیالیزم انقلابی مارکسیستی به امری حیاتی بدل شده است.

ماجرای افول سوسیال دموکراسی اما به سیاست های نئولیبرالی دوره اخیر و جهانی سازی سرمایه داری مربوط می شود. برجیدن دولت رفاه اجتماعی در کم و بیش همه کشورهای پیشرفته سرمایه داری عملا فضای مانور رفرمیزم را از میان برده است. و این اتفاقا راه را برای احیای سوسیالیزم انقلابی فراهم تر ساخته است. بحران های سرمایه داری بویژه بحران

۲۰۰۸ مسبب موج های جدیدی از مبارزات توده ای ضد سرمایه داری در مقیاس بین المللی شده اند و ناتوانی جریانات فرمیست در پاسخ به این بحران امکانات شکل گیری چپ انقلابی در دوره بعدی را فراهم تر ساخته اند.

اما همان طور که قبلا اشاره کردم هم نخست باید خود مارکسیزم را از زیر آوار استالینیزم و مائوئیزم نجات داد و هم براساس تحولات اخیر سرمایه داری جهانی آن را با اوضاع فعلی منطبق ساخت و به اصطلاح به روز کرد. همه تعاریفی که تحت نام مارکسیزم ده ها سال است به تحمیق و تخریب نیروهای چپ دست زده اند مثل ماتریالیزم دیالکتیک، انقلاب، دولت کارگری، حزب انقلابی و حتی مسئله ای به سادگی تعریف خود طبقه کارگر باید مورد بازنگری انتقادی قرار بگیرند و تئوری انقلابی مناسب دوران ما تدوین شود. ما کماکان در ابتدای چنین مرحله ای به سر می بریم. عدم موفقیت سوسیالیست ها در زمینه این امر عاجل به رشد نیروهای پوپولیستی امکان بیشتری داده است. چه پوپولیزم راست و چه پوپولیزم چپ.